

سند فریب‌ناپذیر و سرسبز در اسلام

نوشته س. م. یوسف (استاد دانشگاه کراچی)
ترجمه علی محمد حق شناس

پاسداری از قرآن بی‌ریزی دانشهایی را ایجاد می‌کند که نه تنها قرائت اصیل آن را ضمانت می‌توانست کرد، بلکه می‌توانست فهم درست محتوای آن را نیز از خطر لغزش، آشوب، و ناآگاهی کسانی در امان دارد که قرآن در آن زمان چیزی جز «یک متن عربی ساده» در نظرشان جلوه نمی‌نمود. مقصود نخستین از رهگذر العریبه (عربیّت)، که بعدها به پایگاه دانشی تمام عیار به نام «نحو» برکشیده شد، به حاصل آمد. مقصود دومین طبیعتاً به معنایی مربوط می‌شد که انتقال آن به عهده قرآن گذاشته شده بود. در آغاز دشواریهای کمی بر سر راه فهم معنایی قرآن وجود می‌توانست داشته باشد؛ همان‌گونه که دستیابی به قرائت درست آن نیز چندان دشوار نبود؛ توفیق در این هر دو فقط در گرو برخورداری از استعداد طبیعی بود. به هر حال، با گذشت زمان و بروز دگرگونیها در الگوی اجتماعی، هاله‌هایی از شک و تردید نیز بی‌امون واژه‌ها و عباراتی از قرآن پدیدار شد که استعمال آنها در زبان زمانه رفته‌رفته رو به کاهش نهاده بود. پر پیدا است که چاره رفع چنین شک و تردیدها آن بود که در جستجوی طرز استعمال همان واژه‌ها و عبارات در گفتار عربهایی برآیند که در جاهای دیگر می‌زیستند.^۲ در انجام این کار، می‌بایست دقت می‌شد تا قرائت عیناً نمایانگر زبان مصطلح در زمان رسول اکرم (ص) باشد؛ یعنی زمانی که قرآن در آن نازل شد. به بیان دیگر قرائت یا می‌بایست به دوران معاصر قرآن، یا بلافاصله مقدم بر آن، تعلق می‌داشت؛ و یا از استعمال رایج کسانی برگزیده می‌شد که الگوی اجتماعی زندگی آنان تغییری نکرده بود، در نتیجه، می‌شد مطمئن گردید که زبان مصطلح عصر قرآن را بی‌هیچ فساد و بی‌هیچ قبول رنگی از نفوذ خارجی، همچنان محفوظ نگاه داشته‌اند. حاصل آن شد که جستجویی پرشور آغاز گردید تا اشعار و امثال و خطابه‌های بیش از اسلام را، هر چه بیشتر و تا آنجا که در یادها باز مانده بود، همراه با زبان مصطلح و رایج در میان «اعراب»، یعنی مردم بادیه که از نفوذ بیگانه در امان مانده بودند، گردآوری کنند. روش کار در این باره همان بود که در گردآوری احادیث هم به کار می‌آمد.

پایان سده نخست هجری (هفتم میلادی) شاهد ظهور طایفه‌ای از محققان بود که به‌ویژه به مهارت در زمینه لغت (کاربرد عربی) و زمینه‌های ملازم آن، یعنی شعر، اخبار، ایام (شرح جنگلهای قبیله‌ای) و انساب شهره بودند. بلندآوازه‌ترین نام در میان این پژوهشگران نام عمرو بن العلاء (متولد سال ۷۰ هجری / ۶۸۹ میلادی و متوفی به سال ۱۵۴ هجری / ۷۷۰ میلادی) است که خود از اشراف بصره و با عیسی بن عمر دمساز بود.

داشت که روش بالا فقط ترکیبهای ممکن حروف را به طور نظری به دست می‌دهد؛ ولی در واقع امر آن ترکیبها همگی مستعمل نیستند. در نتیجه، خلیل ناگزیر از آن بود که يك يك ترکیبهای ممکن را در اثر خود منظور دارد و آنگاه بیفزاید که چه صیغه‌های مشخصی مورد استعمال ندارند (یعنی مهم‌اند) ویژگی دیگر اثر خلیل که امر ارجاع به آن را بسیار دشوار و ملال‌آور می‌کرد، این بود که او هم خود را در آرایش واژگان فقط صرف ترکیبهای مختلف حروف کرده بود و همه صیغه‌هایی را که از راه تغییر در ترتیب حروف به دست می‌آمد در ذیل عنوانی یگانه فراهم آورده بود. به عنوان نمونه، در ذیل (م. یا) MY، انسان هم خود (م. یا) را می‌یابد و هم عکس (مقلوب) آن، یعنی (ی. م) YM را.

در درون چارچوب بالا، که چارچوبی ذاتاً علمی ولی عمیقاً غیر عملی است، ترتیب واژه‌ها بر مبنای نخستین حرف الفبای آنها استوار بود. ولی ترتیبی که خلیل برای الفبا در نظر گرفت از بدعتگری به دور نبود، چه، طبقه‌بندی حروف الفبا به دست خلیل بر اساس جایگاه تولید آنها در دهان، از بن حلق تا لبها، صورت بسته بود. این بدعتگری، همان‌گونه که باید، مورد توجه پژوهشگران واقع شده و شباهت آن با شیوه کار فرهنگ‌نویسان سانسکریت، خاستگاه تأملات و گمان‌زنیهای بسیار بوده است. تردیدی نیست که شیوه امروزین آرایش واژه (در فرهنگها)، که بر دسته‌بندی واژه‌ها بر مبنای شکل نوشتاری حروف استوار است، همان شیوه‌ای است که حتی در آن ادوار دور هم رواج عام داشته است؛ هرچند که اعراب در آن ادوار با ترتیب حروف بر مبنای دستگاه ابجدی هم آشنا بوده‌اند؛ زیرا که آنان ترتیب ابجدی را در اصل، همراه با هنر نوشتار، از سریانیها (و عبرانیان) یاد گرفتند؛ دستگاه آواشناختی - تن‌کردی خلیل نه در آن روزگار رواج داشت و نه در روزگاران بعدی مورد اقبال عام قرار گرفت. ولی هرگونه فکری هم که از رهگذر شباهت این دستگاه با دستگاه رایج در سانسکریت به ذهن خطور کند، آن فکر در پرتو توجه به این واقعیت، بی‌گمان، ناستوار جلوه خواهد نمود که دستگاه خلیل به احتمال نزدیک به یقین از طریق اشتغال به قرائت قرآن، به طور خودجوش به حاصل آمده است. با تأکیدی که بر قرائت قرآن گذاشته می‌شد، چیزی طبیعی‌تر از آن نمی‌توانست بود که آواشناسی مورد توجه خاص قرار گیرد و حروف بر آن اساس طبقه‌بندی گردد. در عمل نیز شواهد بسیار در دست است که زبان‌شناسان آن زمان به این گونه تحقیقات سرگرم می‌بوده‌اند؛ در این زمینه، حتی تفاوت‌هایی هم میان بصریان و کوفیان بر سر ترتیب حروف الفبا بر مبنای آواشناسی

یادداشت‌های او در زمینه لغت‌شناسی عربی، چون همه را در اتاقی فراهم آورد، به سقف آن اتاق می‌رسید. اما آن همه یادداشت را در اواخر عمر، که حالتی از زهد و ریاضت بر او چیره شده بود، به آتش کشید؛ با این همه عمرو بن العلاء همچنان به عنوان نخستین سرچشمه دانش [واژه‌شناسی] برای نسل بعد از خود باز ماند. در همان زمان که کار گردآوری واژه‌ها و موارد استعمال گوناگون آنها دنبال می‌شد، نبوغ خلیل بن احمد با این اندیشه درگیر بود که چارچوبی نظام یافته برای آرایش و ترتیب واژگان عرب در قالب فرهنگی منظم پیدا کند. خلیل، در واقع، به عنوان مؤلف نخستین فرهنگ عربی، به نام کتاب العین، شهرت دارد؛ هرچند که درستی این انتساب کمی مورد تردید است. به هر تقدیر، این قدر مسلم است که حتی اگر گردآوری واژگان هم در عمل منحصرأ یا بالاخص به دست خلیل صورت بسته باشد، اندیشه فرهنگ‌نویسی و تهیه چارچوبی برای آن نخستین بار از ذهن او تراوش کرده است، اینک ببینیم چارچوبی که خلیل در این باره به دست داده چگونه است.

خلیل کار را با، الف) تقلیل همه واژه‌ها به ریشه‌هایشان آغاز می‌کند؛ و مراد از ریشه واژه حروف اصلی (الاصول) آن است که هسته تلفظ‌ناپذیر واژه را تشکیل می‌دهد؛ در مقابل آن حروف (الزوائد) که در جریان اشتقاق و تصریف بر واژه افزوده می‌شود. سپس، ب) ریشه‌ها را بر اساس شماره حروف آنها به دسته‌های ۲- حرفی، ۳- حرفی، ۴- حرفی و ۵- حرفی طبقه‌بندی می‌کند. آنگاه هر طبقه از واژه‌ها را در بخشی جداگانه آرایش می‌دهد؛ و حتی در درون هر طبقه، واژه‌هایی را که يك یا دو مصوت دارند، یا مشددند، و یا حرف همزه در آنها به کار رفته است، در زیر عناوین جداگانه جای می‌دهد و به آنها توجه خاص مبذول می‌دارد.

چارچوب بالا با سعی خلیل در تعیین شمار واژگان عربی همراستا است؛ که این کار نیز گواه دیگری بر اصالت اندیشه‌های او است. خلیل کار اخیر را بر اساس همین مبنای ساختاری و به شیوه‌ای ریاضی دنبال کرد. از راه ضرب ۲۸ حرف الفبای عربی در عدد ۲۷ (که با کسر ۱ از ۲۸ به دست آورده بود تا حروف مکرر را کنار نهد) وی به ۷۵۶ صیغه دوحرفی دست یافت (صیغه تک حرفی از اصل در عربی وجود ندارد) و با بخش شماره اخیر بر عدد ۲، به ۳۷۸ ترکیب راه برد؛ صرف نظر از ترتیب تقدم و تأخر حروف دوگانه در آن ترکیبها. با قبول این صیغه‌های دو حرفی به عنوان يك واحد و افزودن يك حرف سوم به آنها، شماره صیغه‌های سه حرفی را هم پیدا کرد؛ و به همین منوال تا آخر. توجه خواهیم

وجود داشت.^۶ از این گذشته، خلیل به جنبه بسامدی حروف هم توجه داشت؛ وگرنه حرف عین سرآغاز همه حروف در دستگاه او قرار نمی‌گرفت.^۷

تردیدی نیست که فرهنگ عمومی خلیل مظهر اندیشه‌ای بسیار پیشرفته‌تر از زمانه خود او بود؛ چه، پس از او تا حدود یک قرن هیچ کسی به خود آن جرأت را نداد تا از طرح او تقلید کند چه رسد که به تکمیل آن بپردازد. به هر حال، در آن میانه کارهای بسیار ارزنده‌ای در جامه رسالاتی عرضه شد که هر کدام واژه‌ها، مترادفات، و مشتقات هم‌ریشه‌ای را که همگی به موضوعی خاص مربوط می‌شدند، همراه با تفاوت‌های ظریف معنایشان، در خود فراهم می‌آوردند. نمونه‌های بارز این گونه موضوعات عبارتند از: شتر (الابل)، باران (المطر)، جنگ افزار (السلاح) و مانند اینها. به همین منوال، مختصات ویژه‌ای هم از کاربرد رایج زبان عربی برگزیده شد تا هر یک موضوع بررسی جداگانه‌ای را در قالب رسالات جداگانه تشکیل دهد؛ از شمار الف (مثلثات، ب) مقصور و ممدود، پ) اتباع و مزاجه، ت) اجناس و ث) نوادر. برخی از لغت‌شناسان نیز به نگارش شروع عملی بر قرآن و اقوال پیامبر اکرم (ص) زیر عنوانی از این شمار همت گماشتند: غریب القرآن، غریب الحدیث، مجاز القرآن، معانی القرآن، و جز اینها (که هر یک از این شروع تنها با معانی واژه‌ها و عبارات دست‌چین شده‌ای از قرآن و احادیث سروکار پیدا می‌کرد و می‌کوشید تا آن معانی را به کمک ارائه مثال از منابع دیگر روشن گرداند). پیشوایان پژوهش در این زمینه دو تن عرب بودند و دو تن غیر عرب، که یکی از این دو تن اخیر از مردم ایالت دوردست سند بود. پیشوایان مزبور اینان بودند:

۱) اصمعی (ابوسعید عبدالملک بن قریب)، عربی از بصره، که در سال ۲۳ - ۱۲۲ هجری (۴۰ - ۷۳۹ میلادی) به دنیا آمد و در حدود سال ۲۱۷ هجری (۸۳۲ میلادی) از دنیا رفت. اصمعی قصه‌گوی هارون الرشید بود و با بیان حکایات جالب درباره زندگی اعراب او را سرگرم می‌داشت.

۲) ابوزید (سعید بن اوس) الانصاری، عربی دیگر از بصره بود که در زمان (خلافت) المهدی به بغداد راه یافت و در حدود سال ۲۱۵ هجری (۸۳۰ میلادی) درحالی که بیش از نود سال داشت، درگذشت. ابوزید نگذاشت دل‌بستگی به زادگاهش، بصره، مانعی بر سر راه دانش‌آموزیش پدید آورد و مشتاقانه در محضر مفضل و دیگر کوفیان به کسب علم همت گماشت. وی نزد همگان پژوهنده‌ای درستکار و از هر لحاظ در خور اعتماد شناخته شده

است؛ هرچند که فضل فروشی او گهگاه مایه سرگرمی است. ۳) ابوعبیده معمر بن العشی، که از زمره موالی و گویا از تبار یهودیان ایرانی بود، در سال ۱۱۰ هجری (۷۲۸ میلادی) در بصره زاده شد و بیشتر عمرش را همانجا سر کرد. در سایه حمایت برامکه جای گرفت و از سوی هارون الرشید به بغداد فرا خوانده شد تا آثار خود را بر او بخواند. همچنان که به خدمات ارزنده خود در زمینه پژوهشهای لغت‌شناسی عربی سرگرم بود، به گردآوری مثال، یا زستیه‌های قبایل عرب، نیز همت گماشت و با این کار غرور قبیله‌ای اعراب را چنان آزد کرد که به سبب آن هیچ کس در مراسم مرگش، به سال ۲۱۰ هجری (۲۸۵ میلادی) شرکت نکرد. ۴) ابن الاعرابی (ابوعبدالله محمد بن زیاد) فرزند غلامی سندی و سرخوانده مفضل بن الضبی، لغت‌شناس بلند آوازه کوفه بود. حافظه شگفتی‌زای او گنجینه لغت‌شناسی و داستانهای عامیانه عربی بود. به طرز چشمگیری بر منابع مستقل خود متکی بود و مرجعیت اصمعی و ابوعبیده را با موفقیت به پرسش کشید. به سال ۲۳۱ هجری (۸۴۵ میلادی) درگذشت.

رسالات تخصصی که در بالا از آنها یاد شد، موجب گردید تا حجم موادی که برای نگارش فرهنگی عمومی در دسترس بود، به طرز قابل ملاحظه‌ای فزونی گیرد. یکی دیگر از چنین فرهنگها، که بیشتر از حافظه بر روی کاغذ آمد، به دست ابن درید (ابوبکر محمد بن حسن، متولد بصره به سال ۲۲۳ هجری / ۸۳۷ میلادی) و متوفی به سال ۳۲۱ هجری / ۹۳۳ میلادی) که از حمایت میکالیان فارسی برخوردار بود فراهم آمد. گرچه ابن درید مدعی است که اثر او از لحاظ رجوع بسیار آسانتر از اثر خلیل بن احمد است، واقعیت این است که، تا آنجا که چارچوب فرهنگ نویسی در نظر است، پیشرفت بسیار کمی در کار او به چشم می‌خورد؛ به ویژه در زمینه سرشکن کردن کل واژگان به مقولات ساختاری. در اثر ابن درید نیز همان اسلوب دست و پاگیری دنبال شده است که بر اساس آن، همه ترتیبهای ممکن در ترکیب حروف را، چه به ترتیب حروف اول یا بالعکس، در زیر عنوانی همانند درهم می‌آمیزند. تنها ترتیب آواشناختی الفبا است که در این اثر کنار نهاده شده است. بیشتر سردرگمی‌هایی که در کار فرهنگ نویسی وجود داشت معلول ناپختگی و ابهامی بود که هنوز در زمینه ریشه‌شناسی (= etymology) التصریف) به چشم می‌خورد. در آن زمان، ریشه‌های واژه‌ها هنوز به روشنی شناخته نشده بود؛ خاصه آن دسته از ریشه‌ها که حاوی مصوتی، حرف مشددی، یا همزه‌ای بود. بر این منوال، وجود ابهام در زمینه بازشناسی اصول از زواید سبب می‌شد

تا مقولات دستوری گوناگون درهم بیامیزد، در واقع امر، همین ابهام بود که ابن درید را واداشت تا مطالب بسیاری را زیر عنوان متفرقه در جای جای اثر خود بیاورد؛ گذشته از آوردن نوادر یا موارد استعمال شاذ و عباراتی که در پایان اثر زیر عنوان مناسب به دست داده است.

يك تفاوت به راستی مهم در فرهنگ ابن درید هست که خود در عنوان آن اثر، یعنی *جمهرة اللغة* منعکس شده است. ابن درید فقط به آوردن واژه‌های آشنا و سودمند در فرهنگ خود بسنده کرد و از افزودن واژه‌های کهنه و ناساز روی برتافت - و این خود آغازگر مرحله نقد واژگان و غربال کردن واژه‌های سودمند و مورد نیاز از میان توده انبوه موادی بود که به دست پژوهشگران پیشین فراهم آمده بود؛ پژوهشگرانی که سرگرمیشان گردآوری و ضبط هر گونه موادی بود که فراراهشان قرار گرفت. در همان زمان که اشتباهات در دست تصحیح بود تلاشی نیز بر سر تهیه موادی انجام می‌شد که در آثار نویسندگان پیشین از قلم افتاده بود. اینها، به طور خلاصه، ویژگیهای تازه‌ای است که در آثار فرهنگنویسان قرن چهارم هجری (دهم میلادی)، به چشم می‌خورد. در این باره، اثری که به ویژه درخور یاد است تهذیب نام دارد که مؤلف آن، ابومنصور محمد بن احمد ازهری (متوفی به سال ۳۷۰ هجری / ۹۸۰ میلادی)، شاگرد ابن درید، سالها از عمر خود را به امید گردآوری لغات به سفرهای طولانی در صحاری عربستان گذرانید. اتفاقاً ابومنصور به دست یکی از قبایل بدوی گرفتار شد و این فرصتی مطلوب برای گردآوری لغت در اختیار او قرار داد. المحيط اثر صاحب بن عباد نیز، که خود در سال ۳۸۵ هجری (۹۹۵ میلادی) درگذشت، فرهنگ دیگری است که در اهمیت همتای آن یکی است.

اوج پژوهشهای انتقادی در سده چهارم هجری (دهم میلادی) را که هدف آنها رسیدن به درستی و جامعیت بود، در کتاب صحاح نوشته جوهری ابونصر اسمعیل بن حماد (متوفی در حدود سال ۳۹۸ هجری / ۱۰۰۷ میلادی) می‌توان دید. وی از مردم قاراب بود و در نیشابور می‌زیست. نام صحاح، خود، شخص را به یاد صحاح بخاری می‌اندازد. پیش از این اشاره شد که روش گردآوری واژه بر پایه همان روشی بود که در گردآوری حدیث هم به کار می‌آمد، جز آن که در کار گردآوری حدیث، در سنجش با گردآوری لغت، سخت‌گیری بیشتری می‌شد. به عنوان نمونه، طرزکار اصمعی این تفاوت در سخت‌گیری را به خوبی باز می‌نماید؛ چه، او در امر گردآوری حدیث از هر لحاظ قابل اطمینان قلمداد می‌شود؛ و حال

ان که در امور مربوط به لغت تا حد گمان زنی خطر می‌کند، و حتی لغات را با نوا بر می‌آراید تا بدانها مایه‌ای از سرگرمی ببخشد؛ به هر تقدیر، به گفتش می‌آرزد که حتی معیارها و اصطلاحات ویژه حدیث را هم، از شمار متواتر و آحاد، در زمینه لغت به کار می‌بردند و درجه اعتبار و صحت هر لغت و موارد استعمال آن را به کمک آنها می‌سنجیدند. در آغاز مرسوم بود که حتی اسناد لغات یعنی سلسله راویان آنها را هم به دست دهند و درباره شهرت و اعتبار شخصیت ناقلان به بحث پردازند.^{۱۱} با این تفصیل، می‌شود دید که در زمینه لغت هم هدف آن بود تا نسخه‌ای از صحاح فراهم آورده شود؛ نسخه‌ای همسنگ با آنچه در زمینه احادیث دینی به دست داده می‌شد. گیرم که صحاح دینی با دقت و سخت‌گیری بیشتری تهیه می‌گردد.^{۱۲} در هر حال، باید توجه داشت که فرهنگ صحاح متأسفانه از رهگذر رخدادی نامیمون لطمه‌ای بزرگ دید؛ چه، مؤلف آن دستخوش مالیخولیا شد و دگر نتوانست به بازبینی و رفع کمبودهای احتمالی آن اثر همت گمارد.^{۱۳} از این گذشته، اثر مزبور، به سبب فقدان نسخه‌ای معتبر از آن، به افزوده‌ها و مواد دخیل بسیار آلوده شد. و این همه، لزوم بازبینی صحاح را از سوی نویسندگان بعدی در جامه ضمایم و حواشی در پی داشت. اثر جوهری به اعتبار دیگر هم در خور توجه است، زیرا که در آن همه واژه‌های عربی یکجا فراهم آورده شد (به جای آن که آنها را در مقولات ساختاری جداگانه دسته‌بندی کنند) و به ترتیب الفبایی آرایش یافت. در این اثر ترتیب واژه‌ها، در درجه اول، بر اساس آخرین حرف و در درجه دوم، بر اساس ترکیب آخرین حرف با نخستین حرف هر واژه استوار بود. این شیوه آرایش بی‌درنگ نزد همگان پذیرفته شد و مورد اقبال بسیار قرار گرفت. چه شیوه مزبور به ویژه بازبانی که در آن پایان واژه‌ها برای مقاصد سجع و قافیه اهمیتی بسزا پیدا می‌کرد، بسیار سازگار بود. گذشته از امتیازاتی که از رهگذر یکدستی در شیوه آرایش واژه‌ها به صحاح تعلق می‌گیرد، تحولاتی هم که در زمینه یکدست کردن ریشه‌شناسی به دست المازنی (ابوعثمان بکر بن محمد، متوفی به سال ۲۴۹ هجری / ۸۶۳ میلادی) و ابن جنی و الروماتی در سده چهارم هجری (دهم میلادی)، به حاصل آمد سبب شد تا شمار بسیاری از آشفته‌گیهای که موجب بروز ابهام در آثار خلیل و ابن درید می‌گردید، در آن اثر رخنه نکند.

اکنون به عصری می‌رسیم که در آن فرض می‌شد که همه واژگان عربی تا آن زمان گردآوری شده و معانی واژه‌ها محققاً تعیین گردیده است. از این عصر به بعد، تلاشها متوجه گردآوری

موادی شد که در آثار پیشینیان برانگنده بودند، یا الف) در قالب فرهنگهای بزرگ و جامع، و یا ب) در قالب فرهنگهای فشرده و قابل حملی که برای استفاده دانشجویان عادی طرح ریخته شده بودند. طبیعتاً فرهنگهای از نوع دوم اغلب مثال و موردی برای لغات به دست نمی‌دادند. برجسته‌ترین فرهنگها از نوع نخست آنها است:

۱. المحکم نوشته پژوهشگر نایب‌الاسپانیایی ابن سیده (ابوالحسن علی بن احمد)، متوفی به سال ۴۶۰ هجری / ۱۰۶۸ میلادی؛ این فرهنگ به دلیل جامعیت و قابلیت اطمینان کاملش نزد همگان اعتباری تمام داشت. ولی مؤلف گویی نوآوری را خوش نمی‌دست؛ این است که به شیوه آرایش خلیل در نخستین الگوی فرهنگ نویسی بازگشت.

۲. الغیاب [که ناتمام مانده است]، نوشته رضی‌الدین حسن سغانی، متولد لاهور در سال ۵۷۰ هجری (۱۱۷۴ میلادی). رضی‌الدین در بغداد اقامت گزید و اثر خود را همانجا به نام ابن‌العقیمی، وزیر المستعصم، کرد. وی دو بار به سفیری خلیفه عباسی به دربار التتمش در دهلی فرستاده شد.

۳. لسان‌العرب، گردآورده جمال‌الدین محمد بن مکرم و مشهور به این منظور، که به سال ۶۹۰ هجری (۱۲۹۱ میلادی)، زاده شد و به سال ۷۷۱ هجری (۱۳۶۹ میلادی) در قاهره درگذشت. لسان‌العرب به تصریح گردآورنده آن، بر آثار ابن درید، جوهری و ابن سیده استوار است.

از میان فرهنگهای نوع دوم، اثری که به مرتبه والایی از پذیرفتاری رسید، قاموس نوشته مجدالدین فیروز آبادی (محمد بن یعقوب) است که به سال ۸۱۶ هجری (۱۴۱۳ میلادی) درگذشت. قاموس بر پایه محکم و غیاب نوشته شده است.

افزون بر اینها، اثر دیگری که به ویژه شایسته یادآوری است، اساس البلاغه نوشته پژوهنده بلند آوازه معتزلی، یعنی زمخشری (ابوالقاسم جارالله محمد بن عمر، متولد ۴۶۷ هجری / ۱۰۷۴ میلادی و متوفی به سال ۵۲۸ هجری / ۱۱۴۳ میلادی) است. زمخشری از مردم خوارزم بود و دیر زمانی در مکه و بغداد سر کرد. وی به صرافت طبع دریافت که تنها ضبط معانی بس نیست تا مراجعه‌کننده را به کاربرد درست واژه رهنمون شود. این است که متن و مواردی را هم که هر واژه در آنها به کار می‌توانست آمد، به دست داد. از همه چشمگیرتر شیوه آرایش واژگان در اساس است که بر ترتیب الفبایی استوار است و هر واژه را با توجه به نخستین حرف (و سپس دومین و سومین و دیگر حروف) آن به دست

می‌دهد. به بیان دیگر، شیوه آرایش واژه در اساس درست همان شیوه‌ای است که در ادوار جدید از رهگذر برخورد با نفوذ ادبی غرب همه جا رواج یافته است.

جالب است که گرایش آغازین به سوی فراهم آوردن رساله‌هایی که هر کدام به واژه‌هایی می‌پرداختند که مربوط به موضوعی معین می‌شد، با پیدایش فرهنگهای عمومی از میان رفت، سهل است که آن گرایش نیز در راستای این یکی به پیشرفت خود ادامه داد. ارزنده‌ترین اثر از این دست المخصص، همزاد فرهنگ عمومی المحکم است که هم به دست پژوهنده اندلسی، ابن سیده فراهم آمده است، در المخصص، واژه‌ها در زیر عناوین موضوعی گردآوری شده‌اند؛ فی‌المثل، موی و چشم و جز اینها، در «کتابهایی» از شمار «اندام انسان» دسته‌بندی شده‌اند. حتی اگر المخصص به اعتبار و اهمیت المحکم هم نباشد، باری چیزی از آن کم ندارد.

همین که چارچوب کلی فرهنگ عمومی شکلی ثابت و پذیرفته شده پیدا کرد، شروع عملی بر واژه‌های دشوار و نادر قرآن و یا حدیث هم در همان چارچوب ثابت به رشته تحریر کشیده شد. بر این منوال، پژوهشگران زمینه‌های دیگر نیز بی‌درنگ از امکانات و فوایدی که در زمینه نگارش فرهنگ عمومی فراهم آمده بود، در شاخه‌های تخصصی خود بهره جستند؛ شاخه‌های تخصصی از شمار جانورشناسی، گیاه‌شناسی، سرگذشت نویسی (اعم از سیره و تراجم رجال)، جغرافیا، فهرست‌نگاری (کتابشناسی) و سرانجام دایرة‌المعارف نویسی (الموسوعات). از این جا، می‌توان دید که دل بستگی به زبان و ادبیات، که طرح نگارش فرهنگ از آغاز به پاس خدمت به آنها ریخته شده بود، در هیچ يك از آثاری که در هیچ يك از آثاری که در زمینه‌های تخصصی دیگر پدید آمد، به کلی نادیده گرفته نشده است، هر چند هم که دامنه موضوع اصلی آن آثار به حوزه‌های کاملاً تخصصی محدود مانده باشد. به عنوان مثال، به راستی شگفتی‌انگیز می‌نمود که انسان، فرضاً، گیاه‌شناس یا جغرافیدانی را در ذهن تصور کند که با اشاراتی که در قرآن و حدیث به گیاهان و سرزمینها شده است آشنا نباشد و یا نتواند اشعار و امثال و کلمات قصار مربوط به حیوانات و شهرها را، به مناسبت، به یاد آورد. همین دل بستگی همه‌جانبه و فراگیر به علوم انسانی و اجتماعی را شاید بتوان پر ارزشترین دستمایه فرهنگ اسلامی قلمداد کرد.

حاصل آن که لغت‌شناسان نخستین به قداست کارشان کاملاً آگاهی داشتند؛ این است که در روش وسواس و در هدف شرافت

نشان می‌دادند. اما با گذشت زمان دامنه پژوهشهای زبانشناختی، خواه ناخواه، به فراسوی آنچه تنها با قرآن و حدیث پیوند داشت کشانده شد. و همچنان که این پیوند آسمانی و مقدس در زیر پیوندهای خاکی و نامقدس پوشیده پوشیده می‌شد، کاستیهای رایج و شناخته‌خودبینی، از شمار حدس محض یا گمان‌زنی، یا حتی اعتماد ناسنجیده به بدفهمیهای واقعی، همه و همه دست به هم دادند و به آمیزش سره با ناسره کمک کردند. افزون بر این، همچنان که این گونه پژوهشها مهر و احترام بزرگان را به خود جلب می‌کرد و با بخششهای مالی فراوان حمایت می‌شد، پیران و پاسداران بازار لغت‌شناسی هم گهگاه فریفته آن می‌شدند تا سر در دکانهای خود خود را با متاعهای نادر، اما ناسره، بیاریند، غافل که سرانجام، سستیهای شخصیت آنان از رهگذر غور و سنجشی که ویژگی ممتاز سنتهای ادبی و دینی اسلامی است، باز نموده خواهد شد، و خشک و تر سخنان آنان با محک آزمونهای سختی که دیر یا زود به تن آن سخنان خواهد خورد، باز شناخته خواهد شد. روی هم رفته، شکی نیست که کار آنان به درجه مطلوبی از قابلیت اعتماد دست یافت، به همین طریق، گرچه نمی‌توان مدعی شد که تمامی واژگان عربی و کاربرد آن یکسره شد؛ با این همه، اغراق نیست اگر بگوییم بخش بسیار عظیمی از آن در فرهنگها فراهم آمد. این انتقاد که لغت‌شناسان عرب بیش از اندازه به زبان و بیان قرآن پرداختند ولی به دگرگونیهایی که در عصر خودشان در زبان و واژگان عربی نسبت به بیان قرآنی پدید آمده بود هیچ علاقه‌ای نشان ندادند، هیچ نیست مگر انتقادی که فقط به هدف و مقصود لغت‌شناسان مزبور متوجه می‌تواند شد؛ هدف و مقصودی که در طول قرون همواره مورد تأیید خود آنان بوده است، تا آنجا که طرح و آرایش واژگان مطرح است، پیشگامان نخستین لغت‌شناسی کار خود را بر بنیاد تحلیلی ریشه‌شناختی و علمی از ساخت واژگان عربی استوار ساختند. سهولت عملی بعدها از رهگذر طرح بسیار اصیل جوهری به حاصل آمد؛ طرحی که به ویژه با سرشت زبان عربی هنوز هم دمساز است. حتی الگویی هم که در ادوار جدید رواج عام یافته است، در کار زمخسری ریشه دارد.

کتابشناسی

سیوطی، المزهري؛ ياقوت، معجم الادباء؛ ابن خلكان، و فيات الاعيان؛ ابن خلدون، مقدمه؛ حاجي خليفة، كشف الظنون؛ جرجي زيدان، تاريخ اذاب اللغة العربية؛ احمد امين، ضحى الاسلام (بخش دوم، فصل ششم)؛ ظهرا الاسلام (بخش دوم، فصول سوم و چهارم).

(۱) به گفته ابوعبیده در مقدمه کتابش به نام مجاز القرآن: «قرآن به زبان رسای عربی نازل شده است، و کسانی که آن را از زبان رسول اکرم (ص) می‌ننیدند نیازی به پرسش درباره معنای آن نداشتند...»

(۲) نگاه کنید به روایتی که به ابن عباس نسبت داده شده است: هرگاه در باره هر تغییر نادری در قرآن دستخوش دو دلی شوی، آن را در شعر جستجو کن (سیوطی، المزهري، ویراسته محمداحمد جادالمولی و دیگران، قاهره، جلد ۲، ص ۳۰۲). از همین روی بود که بررسیهای زبانشناختی را همانند ادای فرایض دینی، واجب می‌شمردند؛ نگاه کنید به اشعار [مربوط به ابن مطلب در] (سیوطی - همانجا). این القطاع در الأفعال (حیدرآباد، ص ۳) تا آنجا پیش رفت که اعلام کرد هرکس شعر اعراب را مردود شمارد گناهکار به شمار خواهد آمد و هرکس زبان آنان را خوار بشمارد کافر است.

(۳) شرح ابن حالت زهد و ریاضت و بشیمانی از تسوید اوراق و سوزاندن آنها را بسیاری از دانشمندان نقل کرده‌اند. از جمله جاحظ بصری گوید «والم یکن ابوعمر وبن العلاء یقرأ بیتاً من الشعر قط فی رمضان. وروی انه احرق بالنار - وهوشیح - کل ما جمعه من الاشعار ولم یشتغل الا بالقران الکریم. و هواحد القراء السبعة المشهوره...» (البیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۳۱، مصر، ۱۹۶۰). به اهتمام عبدالسلام محمدهارون. نیزرش به: یافعی، مرآة الجنان، ج ۱، صص ۲۶-۳۲۵؛ یاقوت، ارشاد الاریب، ج ۴، ص ۲۱۷، چاپ دارالمؤمن [ویراستار]

(۴) در همان خاستگاه اصلی بود که به حروف الفبا؛ بر طبق جایگاهشان در دستگاه ابجد، ارزشهای عددی داده شد؛ ارزشهایی که هم اکنون هم، چه در زبان عربی و چه در دیگر زبانهای اسلامی، در گاهشماری به کار می‌آیند. گفته زبانشناسان متأخر عرب را، مبنی بر این که ابجد، هوز... الخ، اسامی مخترعان فن نوشتن است (سیوطی، همان اثر، جلد دوم، ص ۳۴۲)، می‌باید صرفاً به منابۀ خاطره‌ای قلمداد کرد که از وامگیری خط و نوشتار در روزگاران کهن در اذهان برجا مانده است.

5) Phonetic - Physiological

(۶) ابن درید، جمهرة اللغة، حیدر آباد. نگاه کنید به مقدمه آن؛ نیز نگاه کنید به: سیوطی، همان اثر، جلد ۱، ص ۸۵.

(۷) سیوطی، همان اثر، جلد ۱، ص ۹۰.

(۸) نام کامل کتاب تهذیب اللغة است [ویراستار].

(۹) نگاه کنید به: احمد امین، ضحی الاسلام، قاهره، ۱۹۵۲، جلد دوم، ص ۳۰۱. ابوعبیده یکبار احتیاط مفرط اصمعی در امر تفسیر قرآن را با این سؤال به مسخره گرفت که آیا وی (اصمعی) معنای خیز (نان) را راستی راستی می‌داند؛ نگاه کنید به، یاقوت، همان اثر، ذیل معمر بن المثنی.

(۱۰) سیوطی، همان اثر، جلد ۱، صص ۱۱۸ به بعد.

(۱۱) درست به همین دلیل که دو علم حدیث و لغت همزاد یکدیگر تلقی می‌شدند، برترین عنوان علمی برای خبرگان هر دو زمینه یک چیز بود، یعنی حافظ، ایضاً، جلد دوم، ص ۳۱۲.

(۱۲) داستان ابن مالخولیا در کتب تراجم و ادب از جمله ارشاد یاقوت و وفیات الاعیان ابن خلکان آمده است. و خلاصه آن این است که جوهری را پس از گردآوری صحاح، غروری چون امیز دست داد، به پشت بام رفت و دو لنگه در را به خود بست تا پرواز کند؛ ولی البته به زمین افتاد و مرد [ویراستار].

(۱۳) نویسنده مقاله نام کتاب را همه جا المظهر ضبط کرده، و آن اشتباه است و صحیح المزهري است. در المنجد ارد: المزهري؛ هوالذی یوقد النار للضیوف، و هو اسم کتاب السیوطی فی فلسفة اللغة [ویراستار].